



حقیقت انسان از دید قرآن/ پس از مرگ چیزی از حقیقت انسان در زمین نمی ماند

قرآن مجید انسان را دارای دو ساحت روح و بدن می داند و تاکید دارد حقیقت و واقعیت انسان همان روح است، روحی که با بدن مادی همراه است. در هنگام مرگ روح و نفس آدمی از بدن ستانده می شود و در عالم برزخ به حیات خود ادامه می دهد.

قرآن مجید انسان را دارای دو ساحت روح و بدن می داند و تاکید دارد حقیقت و واقعیت انسان همان روح است، روحی که با بدن مادی همراه است. در هنگام مرگ روح و نفس آدمی از بدن ستانده می شود و در عالم برزخ به حیات خود ادامه می دهد.

به گزارش خبرگزاری مهر، در باب حقیقت انسان دو دیدگاه مادی و الهی وجود دارد. کسانی که هستی را با ماده برابر می دانند یا انسان را پدیده ای مادی تلقی می کنند، تمام قوانین حاکم بر حقیقت انسان را پدیده ای کاملاً مادی تلقی می کنند و معتقدند با قوانین مادی که مبتنی بر حس و تجربه است می توان انسان را شناخت و اصولاً تمام تحلیل های آنها در باب انسان، مادیگرایانه است. بر اساس این تحلیل، انسان با مردن و متلاشی شدن جسمش نابود می گردد.

گروه دیگر علاوه بر بعد مادی انسان، به بعد غیر مادی او نیز اعتقاد دارند و برای انسان علاوه بر بدن مادی، حقیقتی به نام روح، قائلند. ادیان الهی به ویژه دین اسلام با نظر دوم همراه هستند. محور همه تعالیم ادیان الهی روح آدمی است و اگر به جسم انسان نیز توجه می کنند به دلیل تاثیر آن در روح است. این روح غیر مادی را نمی توان با قوانین برخاسته از علوم حسی و تجربی و یا با ابزارهای حسی به مطالعه و بررسی گذاشت. ابزار شناخت آن غیر تجربی و غیر حسی است. بر اساس این تحلیل، روح یا بعد غیر مادی انسان، با مردن و متلاشی شدن جسم از بین نمی رود، بلکه حیاتی جاودانه را در عالم آخرت پیش می گیرد.

از دیدگاه قرآن، انسان علاوه بر بدن مادی از روح الهی بهره مند است و اصولاً حقیقت انسان، روح او است. قرآن در آیاتی به دو ساحتی بودن انسان تاکید می کند. از آیه 9 سوره سجده که می فرماید: ثم سواه و نفخ فيه من روحه؛ سپس خدا اندام انسان را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید.

همچنین آیات 28 و 29 سوره حجر که می فرماید: "و یاد کن هنگامی را که پروردگارت تو به فرشتگان گفت؛ من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بد بو خواهم آفرید. پس و قتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده در افتید." "تسویه" در این آیه به معنای خلقت اعضای بدن است که به صورت اعتدال و دور از افراط و تفریط آفریده شود. در لغت عرب، برای شخصی که از نظر صورت در حد اعتدال قرار گیرد، از ماده "سوی" استفاده می کنند. بنابراین مقصود از "سوی" در این آیات تکمیل خلقت جسمانی و پردازش آفرینش ظاهری انسان است. پس از آفرینش بدن که در حد اعتدال است، خدا روحی در آن بدن می دمد.

تا کنون از دیدگاه قرآن که انسان را دارای دو ساحت روح و بدن می داند، سخن گفتیم، اما قرآن موضوع دیگری را نیز پیش می کشد و آن اینکه حقیقت و واقعیت انسان، همان روح او است، روحی که با بدن مادی همراه است. در هنگام مرگ روح و نفس آدمی از بدن ستانده می شود و همچنین بعد از مرگ با اینکه پس از مدتی بدن مادی متلاشی می شود روح باقی است و در عالم برزخ به حیات خود ادامه می دهد. قرآن در این باره در آیه 42 سوره زمر می فرماید: الله يتوفى الانفس حين موتها؛ خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند. همچنین آیه 11 سوره سجده که می فرماید: قل يتوفاكم ملك الموت الذي و كل بكم ثم الي ربكم ترجعون؛ بگو فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است شماها را می ستاند و آن گاه به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

کلمه "توفی" در این آیات به معنای اخذ و گرفتن است. بی شک فرشته مرگ هنگام مرگ، روح آدمی را می ستاند، زیرا بدن آدمی باقی است. از این بیان معلوم می گردد که حقیقت انسان همان است که قابض الارواح می ستاند و آدمی، واقعیتی جز آن ندارد. اگر روح نیمی از انسانیت و شخصیت انسان را تشکیل می داد باید قرآن کریم به جای "یتوفاکم" می فرمود "یتوفی بعضکم". پس حقیقت انسان جز آنچه فرشته مرگ می گیرد نیست و پس از اخذ روح، چیزی از حقیقت انسان در زمین باقی نمی ماند.

آیاتی که درباره شهدا سخن می گویند به صراحت بیان می دارند شهدا زنده اند و نزد پروردگار خویش از نعمت الهی بهره می برند، حال آنکه جسم مادی آنان متلاشی شده است. بنابراین حقیقتی که حیات انسان وابسته به آن است، همان روح او است که پس از

مرگ باقی است.

قرآن در سوره آل عمران آیه 169 می فرماید: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند. مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. از این آیات به خوبی بر می آید که اولاً انسان از دو ساحت بدن مادی و روح غیر مادی تشکیل شده است و ثانیاً حقیقت آدمی همان روح غیر مادی است که هنگام مرگ فرشته مرگ آن را می ستاند.

فیلسوفان نیز دلایل متعددی بر غیر مادی بودن اقامه کرده اند. یکی از آنها این است که وقتی در خودمان یعنی همان درک کننده دقت کنیم، می یابیم که وجود "من" که حقیقت انسان است، امری بسیط و غیر قابل تقسیم است و نمی توان آن را به دو "نیمه من" قسمت کرد، در صورتی که اساسی ترین خاصیت اجسام قسمت پذیری است و این خاصیت در "من" یا روح و روان ما یافت نمی شود، حتی به تبع بدن هم قابل قسمت نیست. بنابراین اگر روح و روان ما مادی بود باید می توانستیم آن را به دو قسمت تقسیم کنیم، پس به ناگزیر، روح غیر مادی خواهد بود.